

یادرفقای جان باخته (4)
رفیق عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش)

رفیق مرا ببخش
حنجره ام خونی ست.
(علی میرفطروس)

وقتی در آن سحرگاه تابستان 1362 در جاده بانه-سردشت، نیروهای جمهوری اسلامی در خط کمین گاه قرار گرفتند و با اعلام آتش فرمانده پیشمرگان کومه له، برای چند دقیقه انکار طوفان پیاخاست و در میان طوفان صدا، رعدی چون شکستن تنه درخت کهنی هم به گوشمان رسید. با قطع کوتاه صدای رگبار اسلحه ها، نگاهمان به طرف آن تنه شکسته کشیده شد و بار صدای خرناسه ای بلند و فوران خون، خرناسه و خون، خون از گلو.

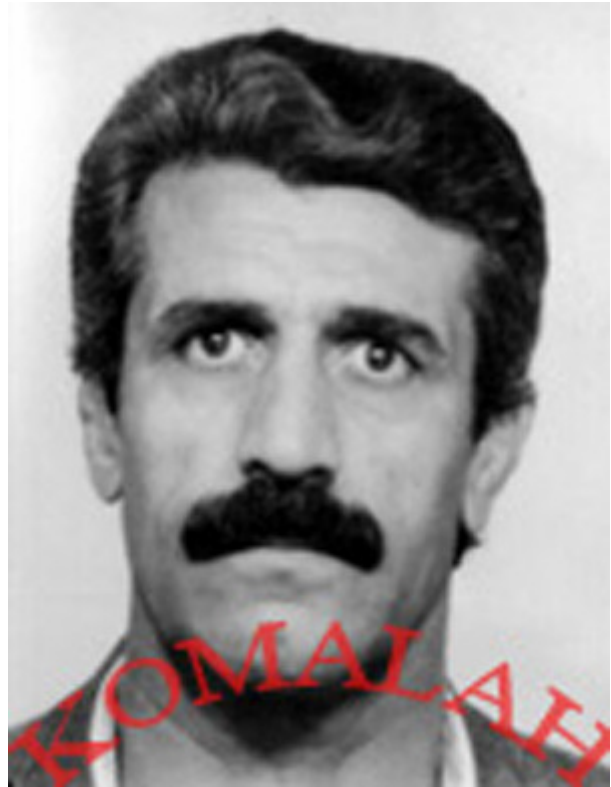
درخت شکسته در طوفان، رفیق رستم هورامی، فرمانده عملیات بود و در خون نشست. حنجره اش خونی و صدایش خاموش گردید. تصور همچون صدای بلند و شکننده از حنجره ای زخمی هنوز هم برایم باورکردنی نیست و مرگ آن رفیق، مرگ صدای بود و صدا، صدای انسان آزادیخواه، صدایی که قبل از شروع عملیات در آن سکوت صبحگاهی در گوشمان طنین داشت و با مرگش هنوز بژواک صدایش در آرامش و سکوت بعد از عملیات باز با ما بود. یاد و خاطره همه جان باختگان راه سوسیالیسم و برابری با ما خواهد ماند.

+++++

از این پس در چند یادنامه، زندگی و مبارزه رفقای که کم و بیش با آنها آشنا بودم را در زیر تیتر "یادرفقای جان باخته" خواهم آورد. خواننده این یادنامه ها در نظر داشته باشد که در میان خیل عظیم رفقای جان باخته، به زندگی و مبارزه رفقای پرداخته و خواهم پرداخت که اکثراً "زندگی و مرگشان سیر دیگری طی کرده و در میدان مبارزه و رودر رویی با دشمن جان باخته اند و مرگشان در ائتلاف دیگری به وقوع پیوسته است. حبابه شخصیت های ویژه در بستر عمومی "جان باختگان" توجه شده و واضح است آشنایی نزدیک هم برای نوشتن تاثیر داشته است.

+++++

رفیق عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش)
نمونه یک انسان واقعی



اولین باری که در سال 1364 و در گرما گرم درگیری های کومه له با جمهوری اسلامی و حزب دمکرات دکتر درویش را دیدم و او مشتاق و رفیقانه، انسانی و مهربانانه مرا فوراً "دراولین برخوردار" به حریم بزرگوارانه و رفیقانه اش راه داد، تصویری که از او در ذهنم بلافاصله نقش بست، واقعی بودن و انسان بودنش بود. واقعی بودن آنطوری که باید بود. به تمام معنا. دکتر درویش آزاده بود و آزاد اندیش. مناسبانه شرایط جنگی و کوتاهی آشنایی ما این فرصت را از من گرفت که بیشتر با او باشم. دیدار دوم، به فاصله کوتاهی، در بیمارستان اردوگاه مرکزی حزب و در آنجا بستری بود. و چقدر برایم دردناک بود وقتی صاحب آن روحیه بشاش

را این بارتیکه و بیماریدم. بعد از آمدن به کشور سوئد و گذشت مدتی خبر رسید که بازندگی وداع گفته است. جراح بزرگ پشت حبه های جنگ و درگیری، آن که زندگی را به مبارزین زخمی و در حال مرگ پس میگرداند، خود اسیر دست بیماری لاعلاجی شده بود. سرنوشت این بود که نجات دهنده انسان های دردم مرگ، خود آن گونه به مرگ تن در دهد. مرگ دکتر درویش برای همه سخت و ناتربانگیز بود. مرگ آن انسان خوب و واقعی. (1)

بهر روز شادیمقدم 2009 . 12 . 4
<http://shadochdt.wordpress.com>
shadi_behr@yahoo.de

(1) - یادرفیق کمونیست دکتر عبدالقادر وحیدی (دکتر درویش)

در سحرگاه روز دوازدهم آذرماه سال 67 رفیق رزمنده و کمونیست دکتر عبدالقادر وحیدی مشهور به "دکتر درویش" در یکی از بیمارستانهای شهر استکهلم سوئد، قلبش از تپش باز ایستاد و با جان باختنش غم و اندوه عمیقی را برای ما و برای هرانسان شریف و آزاده ای برجای گذاشت. رفیق دکتر درویش رزمنده ای بود که زندگی را بی دریغ و با فداکاری بی نظیری وقف راه آزادی و رهائی کارگران نمود. در سال 62 و به هنگامیکه خبر اعدام وحیده دخترش را توسط جلادان جمهوری اسلامی به او دادند، در جواب گفت: "اعدام وحیده خنجر بی بود که جمهوری اسلامی بردلم فرود آورد، اما من کسی نیستم که با چنین خنجرهای از پای درآیم. اعدام وحیده و صدها وحیده دیگر فقط ایمان و عقیده ام را برای مبارزه علیه جهل و خرافه و سرمایه راسخ تر و با دوام تر خواهد ساخت!" او خود وحیده را آموزش داده و پرورده کرده بود. وحیده ای که از شهرسفرایش مینوشت و پدرا به ادامه مبارزه تشویق میکرد.

دکتر درویش دکتر توده های مردم زحمتکش و دکتر مورد اعتماد آنان بود. او دکتر جراح آنان و کسی مورد اعتماد بود. او دکتر جراح آنان و کسی بود که در هر شرایطی بیالین بیمارانش میرفت، مداوایشان میکرد و اگر لازم میشد ساعتها و با استفاده امکانات جراحی محدودی که در اختیار داشت به کار جراحی میپرداخت. او کسی بود که بارها کس و کارشان را با فداکاری از مرگ نجات داده بود و به همین خاطر او از آنجاکه او را از خود میدانستند، دوستش داشتند و فداکاری هایش را از ج مینهادند. او در عین حال، از آغاز مبارزه مسلحانه در کردستان ایران، دکتر جراح صفوف نیروی پیشمرگ کومه له بود. بارها در حبه های جنگ حضور یافت و با فداکاری استثنائی وی نظیر بر مشکلات کار علیه کرد و جان صدها تن از رفقای پیشمرگ را از مرگ نجات داد. خاطره جانباختن آنها، ابتکارات و دلسوزیهایش زبانه زد و پیشمرگان شد، دهان بدهان گشت و برای همیشه در دلها جای گرفت.

دکتر درویش از هنگام ورود به تشکیلات علنی کومه له، همیشه به این موضوع میاندیشید که چگونه میتوان بر مشکلات کار در شرایطی که شهرها به اشغال درآمده است و در شرایط سخت فعالیت پیشمرگانی، غلبه کرد و به نیازهای درمانی و پزشکی نیروی پیشمرگ کومه له و مردم زحمتکش پاسخ داد؟ او در پاسخ کونی به این سوال و چنین نیازی بود که به اتفاق دیگر همکاران دکتر خود که در صفوف کومه له بودند و با تشویق و راهنمایی رفیق جانباخته دکتر جعفر شیعی مرکز پزشکی کومه له را سازمان دادند. همان مرکزی که از جانب کمیته مرکزی کومه له و پیاس خدمات شایان توجه دکتر درویش بنام بیمارستان دکتر درویش وحیدی نام گذاری شده است. او بیخوبی میدانست که بدون بهره گیری از کارهای درمانی پزشکی ماهر، مرکز پزشکی کومه له سازمان داده نخواهد شد. و همینطور میدانست که در چنین شرایطی و برای غلبه بر چنین مشکلاتی باید به نیروی خود اتکا کرد. بدین لحاظ او اهمیت فراوانی برای تربیت و آموزش رفقای داوطلب این کار فائل بود و در این راه تلاشهای خستگی ناپذیری را به عمل آورد و توانست شاگردان بسیاری را آموزش دهد و رفقای را برای کار جراحی پرورده سازد.

رفیق دکتر درویش به هنگام بیماری نیز استوار بود و اراده ای پولادین با اینکه میدانست که فاصله چندان با مرگ ندارد همچنان به فکراینده مبارزه ای بود که در کردستان جریان داشت. عشق رهایی کارگران و مردم محروم به او نیرو میداد و او مرگ را به هیچ میگرفت. بدون شک، مرگ رفیق دکتر درویش وحیدی، بارگرانی بردلها بمان است و خاطره چنین عزیزی برای همیشه در دلها بمان زنده و گرامی است. یادش را گرامی میداریم و جان باختنش را به خانواده اش و به همه رفقای حزبی و کارگران و زحمتکشان کردستان و همه انسانهای شریف و آزاده تسلیت میکنیم.

اطلاعیه کمیته مرکزی کومه له درباره: فوت رفیق دکتر عبدالقادر وحیدی مشهور به دکتر درویش

باتأسف فراوان کمیته مرکزی کومه له اطلاع یافت که سبیده دم روز 12 آذرماه 67 رفیق مبارزو کمونیست پیکر دکتر عبدالقادر وحیدی بعد از تحمل یک دوره طولانی بیماری، جان باخت. رفیق دکتر عبدالقادر مشهور به دکتر درویش عضو حزب کمونیست ایران و مبارزی خستگی ناپذیر در درون صفوف پیشمرگان کومه له بود که سالهای سال با تمام توان و دانش و تجربه ای که داشت همچون یک پزشک جراح و همچون مبارزی سیاسی زندگی را وقف راه رهای کارگران و ستمدیدگان و محرومان کرده بود و بیخوبی برای همه همسنگرانش و همه کسانی که وی را بعنوان پزشک جراح و پیشمرگ کومه له میشناختند، قابل اعتماد و محبوب بود. رفیق عبدالقادر وحیدی از سال 57 همزمان با پیشبرد وظایف جراحی در بیمارستان شهرسفر، همچون مبارزی سیاسی به صف مبارزه انقلابی پیوست و بعنوان هوادار کومه له فعالیت میکرد.

در بهار سال 1360 بعد از آنکه مورد تعقیب پلیس قرار گرفت، به صفوف پیشمرگان کومه له پیوست و از آن پس با جسارت و بیگیری در تمامی میدانهای مقاومت و مبارزه مردم زحمتکش در کردستان شرکت کرد و تا با پیشبرد دیگر وظایفش همچون یک پزشک جراح زبردست بی وقفه در میان صفوف پیشمرگان و در میان مردم، مشغول به کار درمانی و جراحی بود و در این عرصه نیز فداکاری های کم نظیری از خود نشان داد. رفیق دکتر درویش در طول مبارزانش در صفوف کومه له، ده ها بار در میدانهای جنگ انقلابی کردستان بخاطر نجات جان رفقای پیشمرگ جانش را به خطر انداخت و به این ترتیب صدها پیشمرگ و مردم زحمتکش کردستان را از مرگ حتمی نجات داد. ما بخاطر از دست دادن این رفیق و همسنگر محبوبمان به تمامی مردم کردستان، به خانواده و بستگان رفیق دکتر درویش و به همه رفقای حزبی عمیقاً تسلیت میکنیم. یاد فداکاری ها و تلاش انقلابی و زندگی ساده و پربار دکتر درویش را هیچگاه از یاد نخواهیم برد. گرامی یاد رفیق دکتر درویش.

کمیته مرکزی کومه له 13 آذرماه 1367

نامه رفیق جانباخته وحیده وحیدی به پدرش دکتر درویش

این نامه در پانز سال 60 نوشته شده و در خبرنامه شماره 147 چاپ شده است. این نامه رافیق وحیده زمانی به پدرانقلابی نوشته بود که خود بعنوان یکی از هواداران فعال کومه له مسئولیت بخش دانش آموزی هواداران کومه له در سقز رابعده داشت. رافیق وحیده بعدها بوسیله جانبکاران جمهوری اسلامی دستگیر محاکمه و اعدام گردید.

پدر عزیزم سلام! سلام اسلامی دارم سرشار از افتخار و اشتیاق دیدار برای تو و دیگر عزیزانم در سنگردفاع از زحمتکشان، در کردستان فهردان، کردستان جای مبارزان واقعی و مکان تحقق افسانه ها. پدر عزیزم که باعث سربلندی مایی به راه ولایت که همان راه کارگران و زحمتکشان است، با اراده و قاطعیت ادامه بده و بدان که ما هم در داخل شهر همیشه با و رو کمک شما هستیم و بکار و کوشش خود در راه بزرگ شما کام بر می داریم. هر چند این راه فراز و نشیب زیاد دارد ولی باید رفت تا به مقصود رسید و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. حتی اگر لازم بود کشته میشویم. پدر جان! نامه ات روز 8/14 بدستمان رسید خیلی خوشحال شدیم و اتفاقاً خانه دایه... بودیم با و دایه و خالو... هم خیلی از دیدن آن خوشحال شدند و گفتند سلام برسانید و احوالش را بپرسید.

وضع شهر ظاهر آرام است ولی مردم در انتظار عجیبی بسر میبرند، مانند آنش زیر خاکستر، تقریباً شهر حالت آرامش قبل از طوفان را دارد، روز سیزده آبان محشر بود، صدای تیراندازی عجیبی که از صبح شروع شد و تا بعد از ظهر ادامه داشت، بگوش میرسید. صبح زود دانش آموزان دبستان و راهنمایی را جمع کردند تا تظاهرات کنند ولی ترسیدند که دبیرستان را تعطیل کنند. چون میدانستند که شلوغ میشود. ولی ما هم بیکار ننشستیم و به حیاط رفتیم و به خواندن سرود و دادن شعار پرداختیم، اکثر آنها و توده ایها هم فوراً مقابل مان دسته درست کردند. مدیران و مسئولان مدرسه هم از ترس اصلاً بیرون نیامدند. ولی دبیرستان... خیلی شلوغ شد بطوریکه شاگردان بحالت تظاهرات بیرون آمده بودند ولی پاسداران شدیداً شروع به تیراندازی کرده و شروع به بازداشت دانش آموزان کردند، عده زیادی را گرفتند. بعد اعهده ای را آزاد کردند. ولی هنوز تعدادی در بازداشت هستند. این هم خلاصه ای بود از اوضاع شهر، دیگر وقت را نمیگیرم، همگی سلام میرسانند. به امید پیروزی. قربانت: وحیده

پیام رافیق ثروت مظهر همسر رافیق جانباخته دکتر درویش به کومه له

رفقای کومه له، عزیزترین کسان دکتر درویش، سلام مرا بپذیرا باشید. ای کسانی که با جانبازی هایتان، فداکاری و تلاشتان برای برپائی جامعه ای نوین عشق به مبارزه و زندگی را در درویش شعله ور کرده بودید، ای کسانی که عشق به شما پیشروان طبقه کارگر درویش را به فولادی آبدیده در مقابل مصائب و مشکلات مبدل کرده بود. ای انسانهای شریف و آزاده که عشق به شما و آرمان ولایتان درویش را همچنان رزمنده و بارو حیه نگاه داشته بود که حتی برای لحظه ای بیماریش نتوانست افکارش را از مبارزه و رهائی انسانها از قیدستم و بندگی غافل کند، ای عزیزان دکتر درویش و من همان اندازه که درویش به شما عشق میورید مطمئن هستم که شما هم دلنان برایش میتپید، نگرانش بودید و حالا که او را از دست داده ایم، لازم میدانم که به سهم خود جانباختن درویش را به شما و تمام کسانی که او را میشناختند و دوستش داشتند تسلیت بگویم، غم از دست دادن درویش برای من خیلی گران است اما افتخار همسر چنین انسانی بودن شهادت و بردباری بزرگی را در من ایجاد کرده است و خودم را موظف به ادامه راه ولایت او میدانم. به امید موفقیت و پیروزی. همسر دکتر درویش 16-9



دکتر درویش در کنار رافیقی زخمی بعد از اتمام عمل جراحی



عمل جراحی در پشت جبهه